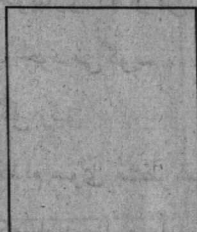


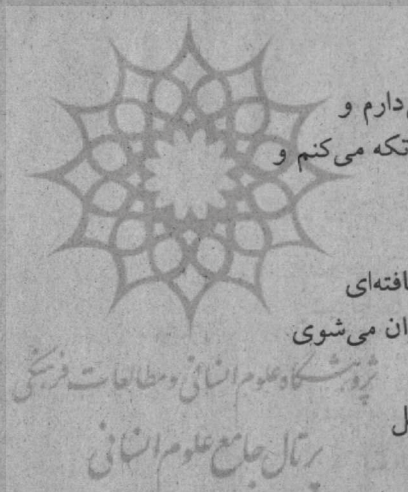


## دو شعر

ایرج صفشکن



صدایت را برمی دارم



صدایت را برمی دارم و  
 خورشید را تکه تکه می کنم و  
 می دوزم  
 به سرانگشتی  
 که تو بر ژاکتم بافته ای  
 - حیران می شوی  
 شانهاش می کنم  
 بغل در بغل  
 و لالایی ات را  
 می پوشانم بر تن عریان باغچه  
 - سبز می شوی  
 می نشینم و پَر پَر می شوم  
 حاشیه باغچه ای را  
 که تو  
 کاشته ای.

بارانی یکریز

بارانی یکریز

دختری برهنه

ز زنبیلی که بوی نوازش می دهد

و گرفتار

جو بیاری که از من می گذرد، -

با خود می گویم

گل زنبق

کدام سوی منتظر است

که باران بند می آید و

دختر به خانه نمی رسد.



شعبه پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی